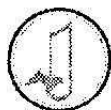


آزمون نقدپذیری جامعه‌شناس

پنج نقد به فرامرز رفیع‌پور

عباس عبدی
مست. محذثی گیلوایی



نقدفرهنگ

۱۳۹۸

• سرشناسه: عبدی، عباس، ۱۳۳۵ -

• عنوان و نام پدیدآور: آزمون نقدپذیری جامعه‌شناس: پنج نقد به فرامرز رفیع پور/ عباس عبدی، حسن محدثی گیلوایی.

• مشخصات نشر: تهران: نقد فرهنگ، ۱۳۹۸.

• مشخصات ظاهری: ۲۱۵ ص. ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.

• شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۶۸۲-۱۱-۴

• وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

• مترجم: رفیع پور، فرامرز، ۱۳۲۰- نقد و تفسیر: عبدی، عباس، ۱۳۳۵ - مصاحبه‌ها: معهش‌سان - ایران؛

• دسته‌بندی افزوده: محدثی، حسن، ۱۳۴۵ -

• رده‌بندی کتبی: ۱۲۲/۹

• رده‌بندی ویبی: ۳۰۱/۰۰۲

• شماره کتابشناسی: ۵۷ ۲۴۶



نقد فرهنگ

نشانی: پردیس، میدان عدالت، خ. فروردین جنوبی، خ. سید، مجتمع قائم ۱، بلوک A2، واحد ۲۰۳

تلفن: ۷۶۲۷۶۷۴۸ | مراکز بخش: ۶۶۶۶۰۰۹۹، ۶۶۶۶۷۰۰۷، ۶۶۶۶۵۳۵، ۶۶۶۶۸۰۰۰

• نام کتاب: آزمون نقدپذیری جامعه‌شناس: پنج نقد به فرامرز رفیع پور

• نویسندگان: عباس عبدی، حسن محدثی گیلوایی

• نوبت چاپ: چاپ اول

• سال انتشار: ۱۳۹۸

• تیراژ: ۱۱۰۰ نسخه

• قیمت: ۳۲۰۰۰ تومان

• شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۶۸۲-۱۱-۴

© کلیه حقوق محفوظ و مخصوص انتشارات نقد فرهنگ است.

فهرست

۷.....	مقدمه
۲۱.....	«تومه» و «تضاد» یا مجموعه‌ای از تأملات
۳۹.....	وقتی جامعه‌شناس محافظه‌کار از دین سخن می‌گوید
۳۹.....	دیباچه
۴۰.....	سنخ‌شناسی دانش ایران علوم اجتماعی
۴۳.....	سنخ‌شناسی سیاسی جامعه‌شناسان
۴۵.....	جامعه‌شناس از چشم جامعه‌شناسی
۴۹.....	زبان و صورت‌بندی متن، سمت اول
۵۶.....	زبان و صورت‌بندی متن، قسمت دوم
۶۷.....	نقد بحث نظری رفیع‌پور درباره‌ی تغییر کارکرد دین در ایران
۸۴.....	نقد روش‌شناختی تحقیق رفیع‌پور درباره‌ی تغییر کارکرد دین
۹۱.....	ضمیمه: نادیده‌های يك کتاب
۹۲.....	آمارها و هشدارها
۹۳.....	آسیب‌شناسی مباحثه و متون درسی حوزه
۹۳.....	از تقریرنویسی تا جزوه‌نویسی
۹۷.....	ارزیابی توانایی‌های برخی رهبران انقلاب
.....	دین در چشم «جامعه‌شناس» محافظه‌کار: از توصیف تا تجویز (قسمت اول، طرح مسئله)
۹۹.....	مقدمه

طرح مسئله: چگونه متنی غیرعلمی به جای متنی علمی پدید می‌آید؟.....	۱۰۲
۱. کیفیت نوشته‌های رفیع‌پور درباره‌ی دین	۱۰۳
منابع و مأخذ	۱۲۰
دین، د. پشم «جامعه‌شناس» محافظه‌کار: از توصیف تا تجویز (قسمت دوم)	۱۲۱
مقدمه	۱۲۱
چارچوب نظر، شناخت اعتقادی اندیشانه و انگیزه‌مدار	۱۲۱
کارکرد و اثر نظام اجتماعی ایدئال: دیدگاهی هنجارین درباره‌ی دین ...	۱۴۷
نتیجه‌گیری	۱۵۰
منابع و مأخذ	۱۵۲
شروعی خوب، پایانی بد: نقدی بر کتاب «جامعه روستایی و نیازهای آن»	۱۵۵
مقدمه	۱۵۵
۱- چارچوب تئوریک	۱۵۶
۲- روش تحقیق و ارائه‌ی داده‌ها	۱۵۸
۳- نیازها	۱۶۵
۴- پیشنهادها	۱۷۴
یادداشت‌ها	۱۷۶
سنجش پژوهش: نقدی بر کتاب سنجش گرایش روستاییان نسبت به جهان زندگی	۱۷۷
مقدمه	۱۷۷
۱- معرفی	۱۷۸
۲- نقد	۱۸۱
نقد، پلی میان «دانش» و «بیش» اجتماعی است	۱۹۱

مقدمه

نقد آثار علمی راهی برای تمیز آثار معتبر و نامعتبر از یکدیگر است. برای اینکه اثری هرچون نزاری معتبر شناخته شود، لازم است اجتماع علمی بدان توجه کند و اعتبار آن را بسنجد و آن را از صافی نقد و ارزیابی خود عبور دهد و سرانجام، از محک نقد رفیق به سرآید. نقد همچنین سبب رشد عالمان و محققان و ارتقای سطح جامعه می‌شود. لذا ما بایست نقد را همچون سنگ بنای رشد معرفتی در نظر بگیریم. البته در جهان مدرن نقد چنان ارج و اعتبار یافته است که در دیگر حوزه‌های فعالیت انسانی هم جری گرفته شده است: نقد ادبی در ادبیات، نقد آثار هنری در دنیای وسیع فعالیت هنر، موسیقی و سینما و غیره)، نقد آشپزی و الخ. اکنون در برخی از حوزه‌ها نظیر سینما نقدنویسی چنان جا باز کرده است که خود به حرفه‌ای مستقل بدل شده است، ولی ما را ایران در جامعه‌شناسی از این نظر در ابتدای راه قرار داریم.

اگرچه نقد و ارزیابی همواره حسی از بی‌رحمی را منعکس می‌سازد، زیرا نقد مستلزم فاصله گرفتن و از بیرون نگریستن است و لذا این سخن درست نوعی رنجش را در نقدشونده پدید آورد، اما اگر توجه داشته باشیم که رشد بدون درد و رنج ممکن نیست، آنگاه درد و رنج ناشی از نقد را محترم و غنیمت می‌شماریم و آن را هدیه‌ای ارجمند از سوی ناقد تلقی می‌کنیم، زیرا امکان رشد را برای همه‌ی ما فراهم می‌آورد. در قلمروهای معرفتی، نقد فقط هدیه‌ای برای نقدشونده نیست بلکه هدیه‌ای است برای تمامی کنش‌گرانی که در آن قلمرو و در سطوح مختلف فعال‌اند و زیست

معرفتی و سازمانی دارند. اهل نظر می‌دانند که در چنین قلمروی به لطف برخورداری از امکانات سازمانی نظیر استادی دانشگاه و پرورش صدها دانشجو در طی چند دهه از فعالیت آموزشی در دانشگاه، اشغال منصبی در مرکزی پژوهشی، ایفای نقش مشاور در فلان سازمان دولتی و غیره و نیز به خاطر حضور رسانه‌ای در انواع و اقسام رسانه‌های موجود و یا اموری از این قبیل، افراد ممکن است آوازه‌ای در دست و پا کنند و این آوازه چه بسا عملاً پشتیبان رواج آثار علمی یا شبه علمی آنان نیز باشد و بدین ترتیب، به یمن برخورداری از چنین امکاناتی، اعتباری علمی برای چنین فردی حاصل شود و این سبب شود که کنش‌گران آن حوزه، آثار چنین صاحب‌نظری را مبنای تدریس، آزمون‌های علمی، تحقیقات پژوهشی و حتی تصویب برنامه‌های آموزشی در مراکز آموزش عالی و غیره قرار دهند. لذا ممکن است اثری به عنوان کتاب رسمی علمی در چندین دهه مبنای آموزش، آزمون و تحقیق قرار گیرد و در هزاران نسخه یا حتی بیشتر منتشر شود؛ به ویژه سازمان‌هایی که وابسته به دولت‌ها هستند، مخاطب به تولید انتشار کتب درسی‌اند، گاه نسخه‌ای از یک اثر را ده‌ها بار و هربار در سررشته نسخه منتشر می‌کنند و آن را به مثابه کتاب درسی برای نسل‌های متمادی به دانشجویان معرفی و عرضه می‌کنند. کاری که نقد انجام می‌دهد - چنان‌که به موقع انجام گیرد - این است که از سلطه‌ی دائمی و فراگیر آثار نامعتبر جلوگیری می‌کند و مانع از تسلط رواجی درازمدت چنین آثاری می‌شود و هزینه‌های آن‌ها را به حداقل می‌رساند. بنابراین، نقد را می‌توان رشته‌ی معرفتی را می‌گشاید. کنش‌گران ناتوان و فاقد شایستگی‌ای لازم به اسطه‌ی نقد، امکان سروری نمی‌یابند و راه، برای تأثیرگذاری صاحب‌نظران نیست. و انتای آنان و تأثیرگذاری مثبت‌شان گشوده می‌ماند. بنابراین، اقدام به نقد در هر حوزه‌ی معرفتی همچون اقدام به ارائه‌ی خدمتی عمومی در آن حوزه است.

متأسفانه یکی از مشکلاتی که در حوزه‌ی نقد در ایران وجود دارد، وارد کردن انگیزه‌های موهوم شخصی برای تخطئه‌ی ناقد و درنهایت نفی اوست. ولی به عنوان یک قاعده‌ی کلی و تخطی‌ناپذیر، باید میان انگیزه‌ی نقدکننده و محتوا و مضمون نقد او تفاوت قائل شد و نمی‌باید از انگیزه‌شناسی به اعتبار و درستی نقد نقب زد.

دلایل این قاعده متعدد است؛ از جمله اینکه هیچ راه معتبری برای سنجش انگیزه‌ی واقعی ناقد وجود ندارد. با وجود این فرض کنیم که چنین راهی باشد و انگیزه‌ی فرد شناخته شود. این امر تأثیر تعیین‌کننده‌ای در صحت و اعتبار نقد ندارد، زیرا می‌توان با حذف نام نقدکننده، نقد را ارزیابی و بررسی کرد. انگیزه می‌تواند به عنوان موضوعی جداگانه و مستقل از اعتبار نقد، بررسی شود. مطلوب آن است که دست کم در بادی امر، بحث از انگیزه‌ها را در ارزیابی نقد وارد نکنیم، نه به دلیل اینکه ورود به بحث از انگیزه‌ی ناقد فی نفسه اشکالی دارد، بلکه از این حیث که دست‌یابی به شناختی مطمئن و معتبر از انگیزه‌ی ناقد اگر نگوئیم ممکن نیست، دست کم به بارشوار است؛ زیرا به طور معمول، کسی از انگیزه‌ی منتقدین اطلاعی ندارد و نمی‌توان حدس‌هایی را که درباره‌ی انگیزه‌های ناقد زده می‌شود، مورد تأیید قرار داد. برخی افراد برای آنکه انتقادها را از خود دور کنند، آن‌ها را واجد سوویه‌ای شخصی در روابط میان منتقد و نقدشونده معرفی می‌کنند، درحالی که حتی اگر شخصی علیه دیگری به عللی شخصی—مثلاً بر حسب کینه و یا به سبب مداخلیت منافع—انتقاد کند، این امر دلیلی بر نادیده گرفتن مفاد انتقاد نیست؛ همچنان که اگر کسی بتواند ثابت کند که صرفاً برای رضایت خدا یا منافع جامعه‌اش انتقاد می‌کند، این نیز دلیلی بر صحت و درست‌ی انتقادهای او نیست؛ ضمن اینکه اگر چنین استدلالی پذیرفته شود، کلیه دفاعیات افراد از دیگران نیز مشمول انگیزه‌ها و منافع شخصی تلقی و باطل دانسته خواهد شد. بنابراین مطلوب آن است که بحث از انگیزه را که غالباً غیر قابل تعیین و تشخیص است—مگر تا حدی به اعتراف صمیمانه و صادقانه‌ی خود ناقد—از ارزیابی و اعتبارسنجی نقد خارج کنیم. به نظر می‌رسد وارد کردن این متغیر در ارزیابی نقد و سنجش سدی دفاعی در پس بحث از انگیزه‌های نامطلوب ناقد، بیش از هر چیز حاکی از ضعف نقدشوندگان است.

اگرچه ممکن است انگیزه‌های ناقد همیشه مثبت نباشد، اما حتی نقدهایی که با انگیزه‌های منفی منتشر می‌شوند تماماً تابع انگیزه‌های ناقد باقی نمی‌مانند و آن‌ها نیز چه بسا آثار مثبت ناخواسته‌ای به بار می‌آورند و در مجموع، به جریان و روند

مطلوب رشد علمی کمک می‌کنند. به علاوه، اجتماع علمی رفته‌رفته نقدها و ناقدان را از یکدیگر بازخواهد شناخت و درخواست یافت که مکانث و منزلت هر کدام چیست. وانگهی، هیچ قلمروی از فعالیت بشری نیست که تولیدات و آثار و افعال منفی در آن بروز و ظهور پیدا نکند. حتی حوزه‌ی پیامبری که والاترین اقدام بشری در حیات این جهانی است، دو گروه مدعی دارد و پیامبران نیز به دو دسته‌ی راستان و روعین تقسیم می‌شوند. لاجرم، درمان‌گری و رشد‌دهندگی نقد به خاطر فقدان دارای سوءنیت متوقف نمی‌شود، هم‌چنان‌که رونق بازار طبیبان حاذق با دست‌درازی طبیبان متقلب و تاجر کساد نمی‌شود و نقش درمان‌گری‌شان تعطیل نمی‌گردد. همچنین طبابت و درمان، درست یا نادرست، الزاماً تابع انگیزه‌ی شخص پزشک نیست، باری، نقد درمان‌گراست. آنچه ناقد عرضه می‌کند، اگرچه راه‌های مختلف داروی تلخ طبیب می‌ماند، اما در بسیاری موارد شفابخش است.

قید زدن به نقد به‌ویژه از سوی اهل علم - چندان پذیرفتنی نیست. البته این بدان معنا نیست که نقد غیرمنصفانه و نادرست نداریم. به‌طور کلی نقد، نقد است، پیش از آنکه راست‌آزمایی شود. هیچ‌کسی برای راست‌آزمایی آن پیش از انتشارش وجود ندارد. حتی پس از انتشار هم نه‌تنها در باره‌ی آن با قطعیت اظهار نظر و قضاوت کرد. بنابراین، باید از هر نقدی استقبا کرد، حتی نقد نادرست؛ زیرا با پاسخ به نقد نادرست است که می‌توان مسیر درست را پس از پیش معرفی کرد و به قول معروف يعرف الاشیا به اضدادها. راه درست هم از پاسخ به نقد نادرست تا حدودی قابل شناسایی است. بازداشتن از طرح نقد نادرست به معنای زمان رفتن برداشت‌های نادرست نخواهد بود، بلکه نقد نادرست فقط بازتابی است از باورهای که ناقد و امثال او در ذهن دارند. بنابراین، برای اصلاح باورهای نادرست نیز باید پذیرفت تا این نوع باورها ابراز گردند و نقدهای نادرست نیز مطرح شوند. به‌کارگیری کلماتی مانند سیاه‌نمایی یا خالی کردن دل مردم برای تخطئه‌ی نقد و ناقد، در بیان و زبان کنش‌گرانی که مدعی اعتلای قلمرو فعالیت خود هستند، نباید جایی داشته باشد. اینها لغات رمز مخالفان نقد است، البته در پوشش‌های خیرخواهانه.

تقسیم نقد به سازنده و همدلانه و غیرسازنده و ناهمدلانه اغلب عذری است برای محدود ساختن قلمرو نقد و از میدان به در کردن ناقدان. با متهم کردن ناقدان و مطالبه‌ی همدلی از آنان و درخواست تضمینی پیشینی از آنان برای اینکه نقدی سازنده عرضه کنند، دایره‌ی نقد و جمع ناقدان را محدود می‌سازیم و از این طریق، تنها مجمع چاپلوسان خواهیم ساخت و اصحاب گرمابه و گلستان را گرد خواهیم آورد. مداهنه‌گری را رواج خواهیم داد. در مقام آموزش روش‌های نقادی و بحث در باره‌ی ارائه‌ی نقدی ثمربخش و تأثیرگذار، می‌توان افراد را آموزش داد که چگونه نقد کنند تا بیش‌ترین تأثیر را در مخاطب داشته باشد و چگونه بنویسند، تا نقدشان سارنده باشد، اما در مقام کنش‌گرو یا حتی متولی یک حوزه‌ی فعالیت انسانی، موجب نیست که خط‌کش به‌دست گیریم و امر و نهی کنیم که دیگران چه‌گونه نقد کنند، سازنده باشد. هر نوع خط‌کشی برای نقد، حتی اگر به‌ظاهر معقول هم باشد (به‌جز محدود، حمایت قانونی، آن هم قوانین منصفانه و عقلانی) نتیجه‌ای جز از میان بردن نقد که سلاخی برای اصلاح و رشد است ندارد. بحث از نقد سازنده (constructive critique) و مخرب (destructive critique) تنها زمانی و جاهت دارد که ارزیابی محتوایی و سندش اثرات محتوایی نقد برای سرمشق‌فکری (به تعبیر دیگر، پارادایم) مورد نقد، آن‌هم پس از انتشار مدّ نظر باشد. زمانی که درون یک سرمشق‌فکری یا ذیل یک اندیشه، تمسک به نقد می‌پردازیم تا نارسایی‌ها و ضعف‌های آن را بر ملا کنیم و آن را از ادب و ادب‌رعیوب بپیراییم، گفته می‌شود که نقدی سازنده ارائه کرده‌ایم؛ چنان‌که گیدنز در کتاب قواعد جدید روش جامعه‌شناسی بر آن است که نقدی سازنده در سرمشق‌فکری نه سیرگرایی جامعه‌شناختی ارائه کرده است. اما وقتی که به بنیان‌های یک نظام فکری، سرمشق‌فکری، نظریه، یا اثر حمله می‌کنیم و آن را از اساس ناموجه و نامعتبر معرفی می‌کنیم، گفته می‌شود که چنین نقدی مخرب است. متأسفانه، آنچه در ایران اغلب از دسته‌بندی نقد به سازنده و مخرب قابل دریافت است، چیزی نیست جز مقید ساختن ناقدان در قالب خاصی از بیان و درخواست ضمنی از آنان که نخست در حلقه‌ی دوستان و نیروهای خودی درآیید و سپس به نقد پردازید. روشن

است که چنین مواجهه‌ای با ناقدان و غلبه یافتن چنین آموزه‌ای، چه بر سر نقد خواهد آورد. به علاوه، تأثیر انتقاد را لزوماً نباید محدود به اصلاح فرد یا گروهی که هدف انتقاد است محدود کرد. آزادی انتقاد در درجه‌ی اول، موجب تعاطی افکار و روشن شدن مسیر برای انتخاب آگاهانه تر افراد می‌شود. ناظرین و مردم از خلال تعاطی دیدگاه‌های متضاد و حتی متعارض و انتقاد آنان از یکدیگر است که درک بهتری از مور پیدا می‌کنند و لذا مهم‌ترین هدف از بیان انتقاد، الزاماً اصلاح طرف انتقاد نیست، بلکه رشد آگاهی‌های کسانی است که در آن قلمرو فعالیت می‌کنند.

متأسفانه در جامعه‌ی ما نگرش نامطلوبی نسبت به نقد وجود دارد که آن را موجه نمی‌سازد. اگر آنکه در قالب هنجارهای زبانی و آداب مسأله‌دار مطرح شود؛ گویی تا کسی این آداب را رعایت نکند، حق انتقاد ندارد. از جمله‌ی این آداب مخفی نقد عبارت‌اند از: پرهیز از بیان هرگونه سخن ناخوشایند، بیان اسامی مکرر از برخی اتهامات احتمالی، فقدان صراحت و بیان مسائل در نهان، بی‌تودرتو و نیز مدح و تمجید نسبت به فرد مورد انتقاد در آغاز سخن. انتظار می‌رود ناقد، بادی این آداب نباشد تا مبادا دامن کبریاپی آوازه‌مندی — که معلوم نیست چگونه آوازه‌مند شده است — لکه‌دار شود و یا تردیدی در مورد ارادت و یا اخلاص ناقد در میان مخاطبان پدید آید.

به علاوه، یکی از بدترین موانع نقد در جامعه‌ی ما این آه رژه‌دهی است که انتقادها را نباید علنی بیان کرد، بلکه بهتر است مستقیماً به فرد مورد نظر گفت. البته، در انتقادهای فردی و شخصی، چنین توصیه‌ای بسیار بجاست. رعایت آن مطلوب و بلکه فضیلتی اخلاقی است. اگر ما در روابط میان فردی نسبت به کسی انتقادی داریم ترجیح است که به نحو خصوصی آن را بیان کنیم تا تأثیرگذاری آن بیشتر شود. این نوع انتقادها جنبه‌ی فردی و شخصی دارد و هدف آن تغییر رفتار فرد است و معمولاً به دلیل اینکه نقدشونده برداشت سوئی نسبت به ناقد ندارد، چه بسا انتقاد را بپذیرد و به آن عمل کند. اما در عرصه‌ی اجتماعی و غیرشخصی، هدف از انتقاد، منحصر به تغییر رفتار فرد مورد نظر نیست، بلکه این هدفی جانبی

در نقد است. هدف اصلی همانا اظهار و عرضه‌ی اندیشه و نگرش خود به جامعه و تأثیرگذاری و تأثیرپذیری از جامعه است و چنین هدفی با بیان خصوصی برآورده نمی‌شود؛ ضمن اینکه در قلمروی فعالیت‌های اجتماعی، بیان خصوصی انتقاد، چه بسا معنایی متفاوت بیابد و استنباط مناسبی از آن حاصل نشود. بیان عمومی نقد، سلاحی بُرنده و قدرت‌آفرین و یک کنش اجتماعی است و نه فقط اخلاقی.

موانع دیگری که بازار نقد را کساد می‌کند و از تحقق و رواج نقد در جامعه جلوگیری می‌کند این تصور نادرست است که نقد در تقابل با نظم قرار می‌گیرد و چنانچه نقد به میان آید، نظم رخت بر بسته و از میانه برواهد خاست. برخی گمان می‌کنند که بیان نقادانه بی‌نظمی تناظر وجود دارد. اما هیچ نقدی فی‌نفسه نمی‌تواند نافی نظم باشد. بدینسان و ذاتاً از جنس اندیشه و امری ذهنی است، درحالی‌که نظم، مسبوق و متکی به عمل است. وانگهی، هر نظم‌ی مطلوب نیست و از طریق نقد است که راه مطلوب را از جای بی‌نظمی نوین گشوده می‌شود و راه اصلاح در هر قلمرو فعالیت باز می‌شود.

باری، جامعه‌شناسی نیز یکی از حیطه‌های علمی در علوم انسانی است. در این حوزه نیز کنش‌گران نیازمند معیارهایی برای تمیزدادن صاحب‌نظران مولّد و توانا از مدّعیان فاقد صلاحیت‌های لازم هستند. در این حوزه نیز آثار علمی می‌بایست مورد نقد و ارزیابی قرار گیرند و از نظر میزان اعتبار و راه‌یابی، به‌طور نسبی درجه‌بندی شوند. در این حوزه نیز ممکن است کسانی برای مدّتی به واسطه‌ی موقعیت سازمانی و نیز حضور رسانه‌ای‌شان و یا به واسطه‌ی جایگاه علمی دیگر بر صدر نشینند و قدر ببینند و سپس اجتماع علمی کارشان را مورد ارزش‌گذاری و برده‌دهد و جایگاهی که درخور آنان هست را رفته‌رفته مشخص نماید. این خدشه و کارکرد ارجمندی است که نقد و ناقدان می‌توانند ایفا کنند.

جامعه‌ی علمی از طریق نقد است که آثار علمی را مورد بررسی قرار می‌دهد و اثر علمی فقط وقتی اعتبار می‌یابد که از مجرای جامعه‌ی علمی گذشته باشد و به منزله‌ی آماج این‌گونه نقدهای جدی کنش‌گران حوزه‌ی علمی به‌نحوی موفق به‌درآمده باشد نه اینکه اعتبارش از طریق تبلیغات رسانه‌ای، امکانات نهادی و یا

حتی سیاسی حاصل شده باشد. اما وقتی جامعه‌ی علمی در برابر نقد سکوت می‌کند و اجازه می‌دهد کسی پس از نقد شدن و نداشتن پاسخ باز هم در میدان فعالیت علمی بماند، آن‌گاه باید گفت که این میدان علم نیست بل میدان بازی، اتلاف وقت و یا صرفاً اشتغال به تدریس و کسب درآمد است.

نقد از مهم‌ترین ابزارهای دموکراتیک برای رشد و اعتباریابی در حوزه‌های مختلف فعالیت انسانی است. سلاح نقد فقط علیه حکومت‌ها کاربرد ندارد، بلکه در سطح جامعه، نقد درون‌گروهی و خلاصه در همه‌ی عرصه‌های اجتماعی باید استفاده شود. علت آن هم در ماهیت این اسلحه است که برخلاف سلاح‌های دیگر که هدفش تخریب و مرعوب کردن طرف مقابل است، کاربرد نقد، اصلاح و بهبود نقدشوندگی و نقدپذیری و ناظران و خوانندگان نقد است و در نهایت به نفع همه است. سلاح نقد کینه‌مند نیست، بلکه احیاگراست. با این منطق باید گفت که نقد یک سلاح عمومی است که نه فقط علیه (و به معنای دقیق‌تر له) دیگران، بلکه علیه (یا له) خود نیز باید به کار برده شود؛ حتی علیه خود نیز باید بیشتر به کار برده شود. در غیر این صورت، طرفدار نقد، انراغظ غیر متعظ خواهد بود و پیش از آنکه با تکیه بر سلاح نقد قادر به اصلاح دیگران نباشد، خود از درون دچار انحطاط خواهد شد.

نوع مواجهه با نقد و ناقد معیار مهمی برای ارزیابی کنش‌گران در یک حوزه‌ی فعالیت است. این معیار به‌ویژه در قلمرو فعالیت علمی، بسیار تعیین‌کننده است. دانشمندی که به استقبال نقد و ناقد می‌رود، غیر از اینکه نمایان‌گر ارزش اخلاق علمی را درونی کرده است، اعتماد به نفس و توانایی علمی خود را نشان می‌دهد. هرگاه دیدیم که کسی طرفدار یا حتی عامل به انتقاد از خود است، ولی انتقاد دیگران را نه تنها بر نمی‌تابد که سرکوب هم می‌کند، حتماً باید متوجه شویم که عریانی استبداد خود را در پس «انتقاد از خود» پوشانده است. کسی می‌تواند به انتقاد از خود بپردازد که بیش از هر کس دیگری بیان انتقاد از سوی دیگران را تشویق کند و مانع آن‌ها نشود، نه آنکه انتقاد دیگران را با انواع روش‌ها سرکوب کند، آن‌گاه به انتقاد از خود بپردازد! در واقع این افراد حق انتقاد را انحصاری کرده و به تملک

خود درآورده‌اند و دیگران را از آن محروم ساخته‌اند. چنانچه، هر وقت ملاحظه نماییم که کسانی مشغول انتقاد از خود‌آند و هم‌زمان مورد تشویق مخاطب قرار می‌گیرند، می‌بایست مطمئن شویم که این نوع انتقاد چیزی جز پوشاندن خطاهای دیگرشان نیست. کسی که رفتار غلطی مرتکب می‌شود و آن را نقد می‌کند، باید مسئولیت‌های ناشی از آن را پذیرا باشد. در واقع، هدف و نتیجه‌ی اصلی این نحوه‌ی انتقاد از عملکرد یا از گذشته‌ی خود، ممانعت از انتقاد دیگران از خویش و وضعیت کنونی وی است؛ شاید با این تصور که چون خودم را نقد می‌کنم، لاجرم نقد دیگران از رفتار فعلی را بلا موضوع کرده‌ام! کسی که اعتماد به نفس دارد و به‌ویژه طالب آموزش ریاضی است، نه تنها از درج نقد اثرواندیشه‌ی خود ابایی ندارد، بلکه می‌کوشد از هر راهی که ممکن است اندیشه‌اش و یا حتی خود را در معرض انتقاد دیگران قرار دهد و هر چه بیشتر بیاموزد و بیشتر رشد یابد.

همچنان که پیش از این بیان گردید، برخی از مدرّسان دانشگاه این امکان را می‌یابند که بعد از سال‌ها تدریس و به‌انجام تحقیقات متعدد آوازه‌ای کسب کنند و با بهره‌مندی از امکانات رسانه‌ای، بر سطح کشور شناخته گردند. برخورداری از این امکانات جزو حقوق سرمدّرس دانشگاهی است و مایه‌ی خشنودی است که استادان دانشگاه و محققان می‌توانند از این امکانات بهره ببرند. اما مشکلی که احتمال دارد از این ناحیه برخورد این است که این آوازه‌ی نهادی و رسانه‌ای از صافی ارزیابی علمی و سنجش و وارسی کیفیت آثار کنش‌گران دانشگاهی و نیروهای پژوهشی عبور نکند و جامعه‌ی دانشگاهی به‌پوشی بدون توجه به کیفیت آثار، همچنان چنین مدرّسان و محققانی را که از ترمیم آثار واجد حداقل استانداردهای علمی ناتوان‌اند، بر صدر بنشانند و به نقدهای وارداتین گونه آثار بی‌توجه بمانند. چنین پدیده‌ای حاکی از انحطاط جامعه‌ی دانشگاهی و علمی کشور و یا حوزه‌ی علمی ذی‌ربط است. وقتی کنش‌گرفعال يك حوزه‌ی علمی و رشته‌ی معین نسبت به نقدهای بی‌توجه است و همچنان از رعایت استانداردهای علمی در کار خویش اجتناب می‌کند، ضرورت دارد که جامعه‌ی علمی و اکنش مناسبی نشان دهد و از چنین آثار و چهره‌ای، از نظر علمی اعتبارزدایی نماید.

به‌راستی، چگونه کسی که خود را دانشمند می‌داند، می‌تواند به جامعه‌ی علمی‌ای که خود جزئی از آن محسوب می‌شود بی‌اعتنا بماند؟ جامعه‌شناسی که در این کتاب آثارش مورد نقد قرار گرفته است، مصداقی از کنش‌گران دانشگاهی در ایران است که داد و ستد فکری با جامعه‌ی دانشگاهی را به کلی از یاد برده است و اعتنایی به آثار همکاران دانشگاهی خود ندارد. علاوه بر این، رفیع‌پور هیچ واکنشی نسبت به نقد و نظرات همکاران دانشگاهی و محققان هم‌رشته‌ای خود نشان نمی‌دهد؛ پنداری در فضایی خالی از همگنان و آقران، یکه و یگانه در حال انجام کار علمی و پژوهشی است. سخنان سیدحسین سراج‌زاده که در نقد یکی از کتاب‌های آقای رفیع‌پور بیان شده است، بر همین نکته صحنه می‌گذارد:

در کتاب *سرطان اجتماعی* فساد نیز مرتب حاکمان کشور خطاب قرار می‌گیرند. بنابراین ارتباط آن با جامعه علمی کشور در حد ارتباط استادی و شاگردی است. مراودات رفیع‌پور نیز با دیگران در همان چهارچوب‌هایی است که خودش تصویر کرده است و تازه چنین مسأله‌ای را می‌توان در کتاب‌های او دید.

وی در بخش دیگری از سخنانش از نبود منابع کافی برای تدوین کتاب *سرطان اجتماعی* فساد انتقاد کرد و یادآور شد: «این کتاب در سال ۸۲ نوشته شده است اما وقتی به منابع کتاب در پایان آن مراجعه می‌کنم متوجه می‌شوم که تنها یک صفحه منبع فارسی و چند منبع انگلیسی دارد که در منابع فارسی آثار دیگر خود رفیع‌پور دیده می‌شود. این فقدان منابع در کتاب نشان می‌دهد که او در مجامع علمی است.»

این استاد جامعه‌شناسی تاکید کرد که گویی که قبل از سال ۲۰۰۲ در کشور درباره فساد کاری نشده است درحالی که این‌گونه نیست [...] بنابراین انگار برای وی اهمیتی ندارد که اجتماع علمی کتاب‌های او را بخوانند یا نه! البته اجتماع علمی هم متقابلاً نوشته‌های ایشان را جدی نگرفته است. (سراج‌زاده، ۱۳۹۴، <http://jameeirani.ir>)

قلاب به متن افزوده شده است).

باری، برای ارزیابی عملکرد کنش‌گران فعال در رشته‌ی جامعه‌شناسی، یکی از

معیارها، تمیزشان «جامعه‌شناسی گفتن» از شان «جامعه‌شناسی کردن» است. جامعه‌شناسی گفتن غیر از جامعه‌شناسی کردن است. ایفای نقش معلمی و قرار گرفتن در مقام یک مدرس دانشگاه و تدریس جامعه‌شناسی و شرح و توضیح آرای جامعه‌شناسان، یک کار است و توصیف واقعیت اجتماعی با استفاده از روش‌های تحقیق معتبر و تبیین واقعیت اجتماعی بر مبنای نظریه‌ای جامعه‌شناختی، کار دیگری است. اولی مسبوق به دانستن و شناخت و مهارت بیان است و دومی علاوه بر دانستن، شناخت، نیازمند برخورداری از شیوه جامعه‌شناختی، خلاقیت نظری و مهارت، بالا در کاربرد روش‌های تحقیق است. لذا ممکن است کسی در مقام مدرس جامعه‌شناسی فردی موفق و در مقام محقق جامعه‌شناسی، فردی ناموفق باشد. ممکن است مدرس دانشگاه خدمات قابل توجهی در طی چند دهه کار آموزشی در رشته‌ای نبوده، اما در آن باشد و شاگردان شایسته‌ای پرورده باشد اما در پژوهش و تحقیق چندان کارایی بر وفق نبوده باشد. بنابراین، لازم است دو مقام تعلیم و پژوهش را از هم جدا سازیم. اگرچه این دو نوع فعالیت در یک رشته از هم تغذیه می‌کنند، اما لزوماً بر یکدیگر منطبق نیستند و هر یک به طور نسبی مستقل از دیگری قابل پی‌گیری و انجام هستند. هر پژوهشگر - و لزوماً مدرس خوبی نیست و هر مدرس توانا و شایسته لزوماً محقق توانمند و کارایی نیست. ما در اینجا، ثمرات فعالیت علمی دکتر فرامرز رفیع‌پور را آن طریقی که در برخی آثار پژوهشی و مکتوبش نمایان شده است، نقد کرده‌ایم و وجه دیگرش یعنی، علمی ایشان - یعنی فعالیت‌های آموزشی ایشان - مورد بحث و بررسی ما نبوده است.

با آنکه در چند دهه‌ی اخیر آثار متعدد و متنوعی در حوزه‌ی جامعه‌شناسی منتشر شده است اما متأسفانه، بسیاری از آن‌ها خوانده نمی‌شود یا اگر هم خوانده شود مورد نقد و بررسی قرار نمی‌گیرد. انتظار می‌رود که فعالان و کنش‌گران یک حوزه‌ی علمی آثار همکاران خود را مطالعه کنند و به بحث و بررسی درباره‌ی آن‌ها بپردازند و نسبت به آثار یکدیگر واکنش نشان دهند. یکی از آشکال این واکنش، اقدام به نقد اثر است. بی‌اعتنایی به آثار همکاران در یک رشته‌ی علمی نشانه‌ی رخوت و رکود آن رشته است.